

بررسی جایگاه احاله کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری

ارینب ثانوی شیری^۱، غلامرضا عارفیان^۲

^۱ گروه حقوق عمومی واحد بندرعباس، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرعباس، ایران

چکیده

یکی از مؤلفه های دادرسی عادلانه و شرط لازم تحقق آن احاله است که عبارتند از واگذاری رسیدگی به یک اتهام از دادگاه واجد صلاحیت محلی به دادگاه دیگری که اصولاً صلاحیت محلی رسیدگی به آن را ندارد. در نتیجه احاله، دادگاهی که رسیدگی به آن واگذار می شود به طور استثنایی به جرمی رسیدگی می کند که از لحاظ محلی در صلاحیتش قرار ندارد. فلسفه ی پیش بینی احاله این است که در برخی موارد، با توجه به اوضاع و احوال خاص، دادگاهی که جرم در حوزه ی آن واقع نشده و در نتیجه صلاحیت محلی رسیدگی به آن را ندارد به دلایلی بهتر می تواند به آن جرم رسیدگی کند. در این حال، قانونگذار با پیش بینی امکان واگذاری رسیدگی به این دادگاه شرایط را برای این امر فراهم نموده است. یکی از شروط اولیه برای دخالت مرجع قضایی و اقدام وی صلاحیت محلی این مقام است. شرط مذکور این نتیجه را به دنبال دارد که مرجع قضایی در جریان اقدامات نسبت به جرمی هم که در حوزه ی صلاحیت اوست، نمی تواند اقداماتی را در خارج از حوزه ی قضایی خود انجام داده و یا دستور انجام آن را به ضابطین دهد. اختیارات قضایی چنین مقامی تنها در قلمرو حوزه ی قضایی معینی که برای آن مأموریت یافته قابل اعمال است و در خارج از آن حوزه اختیاری ندارد. در این پژوهش سعی بر آن است تا جایگاه احاله بر اساس قانون مصوب ۱۳۹۲ بررسی شود و نکات مبهمی که در این زمینه وجود دارد به گونه ای رفع شود.

واژه های کلیدی: احاله، احاله ی کیفری، صلاحیت محلی، اقدامات تحقیقی.

مقدمه

احاله امری استثنایی است که باید در موارد خاص صورت گیرد، زیرا اصل بر این است که «پس از ارجاع پرونده نمی‌توان آن را از شعبه‌ی مرجوع الیه اخذ و به شعبه‌ی دیگر، مگر به تجویز قانون، ارجاع داد» و رعایت این امر در مورد رسیدگی همه‌ی دادگاه‌ها الزامی است و عبارت است از ارجاع یک پرونده‌ی کیفری از یک مرجع دارای صلاحیت ذاتی و محلی به یک مرجع هم عرض دارای صلاحیت ذاتی اما فاقد صلاحیت محلی، در موارد معین و به حکم قانون؛ به عبارت دیگر تغییر صلاحیت محلی یک مرجع کیفری در موارد معین به حکم قانون را احاله گویند. احاله استثنایی بر صلاحیت محلی است. در واقع احاله تنها صلاحیت محلی را تغییر می‌دهد و به هیچ وجه صلاحیت ذاتی را تغییر نمی‌دهد در نتیجه هم احاله دهنده (مبدأ) و هم احاله گیرنده (مقصد) باید صلاحیت ذاتی داشته باشند (زراعت، ۱۳۸۶).

قانون آیین دادرسی کیفری، از مهم‌ترین قوانین پایه‌ای و اساسی هر کشور بوده که بخش مهمی از نظم عمومی کیفری و عدالت کیفری از طریق این قانون اجرا می‌شود. مقررات نظام دادرسی و سازمان قضایی و آیین دادرسی کیفری در ایران، طی سه دهه‌ی گذشته، چندین بار دچار تغییرات و دگرگونی کلی شده است. تغییرات مزبور، علاوه بر سازماندهی نظام دادرسی کیفری، خود موجب بروز بی‌نظمی و ناهنجاری‌های متعددی در سیستم قضایی و وضعیت حقوق شهروندی شده است، آنگونه که همگان در زمان حذف قانون دادرسی و قانون احیای دادرسی شاهد بوده‌اند. قانون جدید هم برای یک دوره‌ی سه ساله‌ی آزمایشی مقرر شده و قابلیت اجرا خواهد یافت و امکان تغییر در آن نیز ممتنع نخواهد بود. (آشوری، ۱۳۷۹) قانون جدید با وجود برخی از اشکالها و ایرادهای مترتب بر آن، از جنبه‌ها و نکات مثبت بسیاری در خصوص رعایت حقوق شهروندی، حقوق متهم، حق دفاع، وکیل مدافع، روند دادرسی، تضمینات تحقق دادرسی عادلانه و منصفانه برخوردار است و اگر دچار تغییرات کلی و جدی نشود و با تدوین آیین‌نامه‌های اجرایی مقرر در آن، با استفاده از تجارب حرفه‌ای کارشناسان، قضات و وکلای دادگستری، می‌تواند در تضمین حقوق شهروندی و اساسی مردم مؤثر و نقش‌آفرین گردد. این قانون، مشتمل بر هفت بخش در قالب «کلیات، کشف جرم و تحقیقات مقدماتی، دادگاه‌های کیفری، رسیدگی و صدور رأی، اعتراض به رأی، اجرای احکام کیفری و اقدامات تأمینی و تربیتی، هزینه‌دادرسی و سایر مقررات» تنظیم و تدوین شده است. (جوانمرد، ۱۳۸۹) تحول در دیدگاه‌های کیفری، دستاوردهای مهمی در زمینه‌ی احاله و نیابت کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ داشته است. هدف از تدوین مقررات قانونی نیابت قضایی در قالب مقررات شکلی در مسائل جزایی و مدنی، جلوگیری از وقفه‌ی احتمالی در رسیدگی‌هاست. مواد ۵۹، ۶۰ و ۶۱ قانون آیین دادرسی کیفری به موضوع نیابت قضایی پرداخته است. اصل بر این است که هر مرجع قضایی تنها در حوزه‌ی قضایی خود می‌تواند رسیدگی کند (ماده‌ی ۵۱ ق.آ.د.ک) اما اگر موردی پیش آمد که نیاز به تحقیقات در خارج از حوزه‌ی مرجع قضایی داشت، بحث نیابت قضایی مطرح می‌شود که در این صورت به دادگاه خارج از حوزه‌ی قضایی نیابت در انجام تحقیقات داده می‌شود (بوشهری، ۱۳۷۹).

قانونگذار در مواد ۵۰ و ۵۹ از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری و حقوقی مصوب ۱۳۷۸/۶/۲۸ و مواد ۲۹۰ تا ۲۹۴ از قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت به موضوع نیابت پرداخته و ضوابط و مقرراتی را در این باب تدوین کرده است. بر خلاف موارد احاله که جنبه‌ی حصری داشتند، موارد نیابت جنبه‌ی تمثیلی دارند و اصل بر قابلیت نیابت دادن است و هیچ محدودیتی در خصوص موارد نیابت وجود ندارد یعنی به جز موارد معین مصرح در قانون، سایر موارد قابل نیابت دادن هستند. مطابق قانون، نیابت در صدور حکم ممکن نیست اما نیابت در صدور قرارهای تأمینی ممکن است.

در این پژوهش تلاش شده است تا موارد احاله‌ی کیفری را که یکی از مهم‌ترین مباحث نظام‌های حل تعارض است و این که چه ارکانی احاله‌ی کیفری را توجیه می‌کنند و نیز تغییرات آن در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ بررسی شود. در واقع این نوشتار در تلاش آن است تا راه‌کارهایی را در جهت تأمین عدالت قضایی که از اهداف اصلی احاله را پیش رو قرار دهد.

پرسش‌های تحقیق

۱. آیا احاله صلاحیت محلی و صلاحیت ذاتی را تغییر می‌دهد؟

۲. آیا در آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، احاله تغییر کرده است؟

۳. دعوای جزایی در احاله چگونه است؟

فرضیه‌های تحقیق

۱. احاله تنها صلاحیت محلی را تغییر می‌دهد و به هیچ وجه صلاحیت ذاتی را تغییر نمی‌دهد و در نتیجه، هم احاله دهنده (مبدأ) و هم احاله‌گیرنده (مقصد) باید صلاحیت ذاتی داشته باشند.

۲. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مقررات احاله تغییر خاصی نکرده و در مواد ۴۱۸ الی ۴۲۰ مشابه مقررات سابق مطرح گردیده است.

۳. از آنجایی که احاله‌ی دعوای جزایی خلاف قاعده‌ی صلاحیت است لذا بایستی موارد آن به صراحت در قانون ذکر شده باشد و خارج از موارد مصرح نباید اعمال گردد.

اهداف تحقیق

۳. بررسی جایگاه احاله در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲

۴. بررسی دعوای جزایی در احاله

پیشینه‌ی تحقیق

آخوندی (۱۳۶۸) در کتاب خود با عنوان آیین دادرسی کیفری می‌نویسد: مهمترین رکنی که احاله‌ی کیفری را توجیه می‌کند درخواست حاکم دادگاه رسیدگی کننده است که اشراف کامل به موضوع پرونده و مقتضیات محل و موانع و مشکلات صدور رأی از روی بی‌غرضی دارد. رئیس قوه‌ی قضائیه یا دادستان کل کشور این اشراف را ندارند. رئیس قوه‌ی قضائیه و دادستان کل، حاکم دادگاه رسیدگی کننده نیستند تا از مشکلات علمی پرونده باخبر باشند. اقدام آنان بدون درخواست حاکم دادگاه با هیچ معیار قضایی سازگار نیست و سبب اعمال نفوذ در پرونده‌ها و تغییر ناصواب صلاحیت‌ها می‌شود.

زراعت (۱۳۸۲) در کتابی با عنوان قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی کنونی می‌نویسد: فلسفه‌ی اصلی احاله‌ی کیفری، تأمین عدالت قضایی واقعی است. وقتی حاکم دادگاه رسیدگی کننده بنا به علل و جهاتی که مبنای قانونی دارد و خود تشخیص می‌دهد نتواند به درستی اجرای عدالت را تأمین کند، درخواست احاله می‌نماید. به این ترتیب شرط اصلی احاله‌ی کیفری درخواست مرجع رسیدگی کننده است. در حقیقت مهم‌ترین رکنی که احاله‌ی کیفری را توجیه می‌کند همین درخواست می‌باشد یعنی درخواست احاله از طرف مرجع رسیدگی کننده بدون این که درخواست هر اقدامی صورت گیرد مستبدانه بوده و سبب نفوذ در قضاوت گردد.

شامبیانی (۱۳۸۲) در کتابی با عنوان حقوق جزای عمومی می‌نویسد: احاله یا تعارض منفی قوانین یکی از مهم‌ترین مباحث حقوق است. برخی در مخالفت با احاله آن را دخالت قانون‌گذار خارجی با حاکمیت قانون در عرصه‌ی حقوق داخلی کشورها می‌دانند. برخی دیگر پذیرش تعارض منفی قوانین را ایجادگر مسأله‌ی دور و تسلسل در اجرای قوانین خارجی و داخلی و نوعی تنیس بین المللی قوانین قلمداد نموده‌اند.

مدنی (۱۳۸۰) در کتاب آیین دادرسی کیفری می‌نویسد: احاله در لغت به معنای واگذار کردن کار به دیگری است. در اصطلاح علم حقوق به معنی آن است که دیگری به جرمی به خاطر مصالح خاصی از دادگاه صلاحیت‌دار محلی به دادگاه هم‌عرض دیگری ارجاع شود. احاله‌ی امر کیفری فقط در صلاحیت محلی مصداق دارد و احاله در صلاحیت ذاتی امکان‌پذیر نیست و خلاف قانون می‌باشد. عدول از صلاحیت ذاتی توسط هیچ مرجع یا مقام قضایی ممکن نیست چون قاعده‌ی صلاحیت ذاتی مربوط به قوانین آمره و نظم عمومی است، خلاف آن را نمی‌توان عمل کرد. در ضمن احاله، امری الزامی نیست بلکه اختیاری است.

نوربها (۱۳۸۳) در کتابی با عنوان زمینه‌ی حقوق جزای عمومی می‌نویسد: در هر مرحله از رسیدگی کیفری، احاله‌ی امر از یک حوزه‌ی قضایی به حوزه‌ی قضایی دیگر یک استان، حسب مورد به درخواست دادستان یا رئیس حوزه‌ی قضایی مبدأ و موافقت شعبه‌ی اول دادگاه تجدیدنظر استان و از حوزه‌ی قضایی یک استان به استان دیگر به تقاضای همان اشخاص و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. دادرسی کیفری باید مستند به قانون، منصفانه و عادلانه باشد.

هدایتی (۱۳۴۲) در کتاب خود با عنوان آیین دادرسی کیفری می‌نویسد: احاله از مهم‌ترین مباحث نظام‌های حل تعارض است که به دو نوع درجه اول و دوم تقسیم می‌شود. برخی نظام‌ها احاله را نمی‌پذیرند. دولت‌هایی نیز که احاله را در نظام تعارض خود پذیرفته‌اند به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که هر دو نوع احاله را اعمال می‌کنند و دسته‌ای که تنها احاله‌ی درجه اول را قبول کرده‌اند. تردید نیست که ماده‌ی ۹۷۳ قانون مدنی احاله‌ی درجه اول را قبول کرده و محکمه را مکلف دانسته که آن را اعمال کند، اما حکم احاله‌ی درجه دو به روشنی اعلام نشده است. این موضوع باعث ایجاد اختلاف نظر میان حقوقدانان ایرانی در تفسیر این ماده شده است.

روش تحقیق

تحقیق حاضر یک تحقیق تحلیلی-توصیفی است که بر مبنای کتابخانه‌ای و به صورت فیش‌برداری از مطالب انجام می‌شود. در این راستا سعی خواهد شد از حداکثر ظرفیت‌های موجود استفاده شود. هم‌چنین می‌توان به صورت فقهی-حقوقی و با استفاده از کتب و مقالات، موضوع را مورد بررسی و تحقیق قرار داد. پس از جمع‌آوری مطالب لازم در این خصوص سعی خواهد شد با تدوین مناسب و منطقی این مطالب و هم‌چنین بررسی قوانین که موجود است به یک مجموعه‌ی مدون و منسجمی رسیده و با بررسی این مطالب و بحث در مورد آن‌ها تا حد ممکن زوایای مبهم بحث را روشن و با توجه به موارد استنباطی به تجزیه و تحلیل موضوع پرداخته شود.

مفهوم لغوی احاله

در فرهنگ دهخدا چهار معنا برای واژه‌ی «احاله» آمده است

۱. محول کردن، واگذاشتن کار به دیگری
۲. به حال دیگر یا به جای دیگر گشتن
۳. حيله کردن، چاره ساختن

۴. خارج ساختن رسیدگی به جرمی از محکمه‌ایی که صلاحیت محلی دارد و به محکمه‌ی دیگر، هم عرض آن فرستادن. این خروج از صلاحیت به منظور حفظ نظم و رعایت مصالح صورت می‌گیرد (دهخدا، ۱۳۴۱)
- هم چنین در فرهنگ فارسی معین براین واژه دو معنای مهم قابل ذکر است
۱. حواله کردن، واگذاشتن کار یا امری به عهده‌ی دیگری
 ۲. از حالی به حال دیگر گشتن (معین، ۱۳۶۳)
- دکترآخوندی در کتاب آیین دادرسی بیان می‌دارند: احاله در لغت به معنای واگذار کردن کار به دیگری است (انیس، ۱۳۸۴) در اصطلاح علم حقوق به معنای آن است که دیگری به جرمی به خاطر مصالح خاصی از دادگاه صلاحیت‌دار محلی به دادگاه هم عرض دیگری ارجاع شود (زراعت، ۱۳۸۲)

مفهوم حقوقی احاله

احاله در لغت به معنای واگذار کردن کار می‌باشد. در اصطلاح حقوقی (حقوق جزا)، به معنای خروج دادگاه از صلاحیت محلی رسیدگی است. گاهی برای رعایت بعضی مصالح اجتماعی، اقتصادی و ... رسیدگی به امری جزایی از مرجعی که طبق قانون برای رسیدگی محلی صلاحیت دارد به یک مرجع دیگر که هم عرض آن است، ارجاع می‌شود. در احاله، جرمی که باید بر حسب اقتضای صلاحیت محلی در دادگاه رسیدگی شود در دادگاه هم‌عرض آن رسیدگی می‌شود. احاله با اذن دادگاه عالی به دادگاه هم‌عرض صورت می‌گیرد. احاله‌ی دعوای جزایی، از حوزه‌ای به حوزه‌ی دیگر، در هر مرحله‌ای از دادرسی صورت می‌گیرد. احاله‌ی امر کیفری فقط در صلاحیت محلی مصداق دارد و احاله در صلاحیت ذاتی امکان‌پذیر نیست و خلاف قانون می‌باشد. عدول از صلاحیت ذاتی توسط هیچ مرجع یا مقام قضایی ممکن نیست چون قاعده‌ی صلاحیت ذاتی مربوط به قوانین آمره است (نظم عمومی) و خلاف آن را نمی‌توان عمل کرد. ضمناً احاله امری الزامی نیست بلکه اختیاری است (محمدنژاد، ۱۳۸۲)

تاریخچه‌ی احاله در امور کیفری

در سیستم فعلی محاکم کیفری کشور دادگاه‌هایی که صلاحیت دارند تا به جرایم ارتكابی رسیدگی و اقدام به دادرسی و سرانجام صدور حکم نمایند عبارتند از: دادگاه عمومی جزایی، دادگاه انقلاب، دادگاه کیفری استان، دادگاه نظامی (۱ و ۲) که در معیت این دادگاه‌ها به ترتیب دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان، دادرسی عمومی و انقلاب شهرستان مرکز استان و دادرسی نظامی اقدام به تعقیب، تحقیقات مقدماتی، تنظیم و صدور کیفرخواست می‌کنند. دادگاه‌های مذکور نسبت به هم از صلاحیت ذاتی برخوردارند و صرفاً در جرایمی که قانونگذار آنان را شایسته و ذیصلاح دانسته است حق رسیدگی و صدور حکم دارند که در غیر این صورت آرائشان حسب مورد در مراجع تجدید نظر اقدام به نقض می‌شود و ارسال پرونده به مرجع صلاحیت‌دار بر اساس ماده‌ی یک قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ از صلاحیت عام در رسیدگی به جرایم برخوردار است به جز جرایمی که مقنن استثناء کرده باشد.^۱

احاله‌ی پرونده‌ی کیفری در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ هجری شمسی

تا قبل از تصویب قانون آیین دادرسی کیفری دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۸ (مهرماه) بر اساس قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۰ هجری شمسی دادگاه‌ها در زمینه‌ی احاله رفتار می‌کردند که در فصل سوم باب سوم این قانون در مواد ۲۰۵، ۲۰۶ و ۲۰۷ با عنوان «در احاله‌ی دعوای جزایی از محکمه‌ای به محکمه‌ای» ذکر و بیان شده بود (گلدوست جویباری، ۱۳۸۶)

^۱ همان، ص ۳۲

ماده‌ی ۲۰۵ شکل و طریقه‌ی امر احاله را بیان می‌داشت و مواد ۲۰۶ و ۲۰۷ مواردی را که امکان احاله وجود داشت ذکر کرده بود. با توجه به ماده‌ی ۲۰۵ اساساً احاله صرفاً در مرحله‌ی محاکمه از سوی دادگاه‌ها امکانپذیر بود و در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی (دادسرا) احاله ممکن نبود و در این زمینه مقرراتی وجود نداشت و احاله از دادگاه یک حوزه‌ی قضایی به دادگاهی در حوزه‌ی قضایی دیگر می‌بود. با رعایت صلاحیت ذاتی دادگاه‌های هم‌عرض، اجازه‌های احاله با دادگاه بالاتر بود یعنی اگر قرار بود از دادگاه جنحه (شهرستان) یک حوزه‌ی قضایی به دادگاه جنحه‌ی شهرستان دیگری پرونده‌ی کیفری احاله شود اجازه‌ی آن با دادگاه جنایی استان همان حوزه‌ی قضایی در داخل استان بود و تقاضای احاله نیز از دو طریق پیش بینی شده بود:^۱

اول: خود دادگاه بعدی که مشغول رسیدگی به آن امر کیفری بود یا دوم: بنا به تقاضای دادستان دادرایی که در معیت آن دادگاه مشغول انجام وظیفه بود، این کار صورت می‌پذیرفت. در ضمن اگر احاله از دادگاهی در حوزه‌ی قضایی یک استان به دادگاهی در حوزه‌ی قضایی استان دیگری قرار بود انجام گیرد مرجع عالی آن دیوانعالی کشور محسوب می‌شد و این دیوانعالی کشور بود که با امر احاله موافقت یا مخالفت می‌نمود؛ اما در چه مواردی احاله می‌توانست صورت پذیرد که با امعان نظر به مفاد ماده‌ی ۲۰۶ استنباط می‌شود که احاله در این ماده امری اختیاری محسوب می‌شده است و احیای دادستان مربوط این اقدام را تقاضا می‌کرده است. این ماده در دو مورد تقاضای احاله و امکان آن را مجاز دانسته بود.

اول) در صورتی که بیشتر متهمین یا شهود امری که وقوع یافته در حوزه‌ی محکمه‌ی دیگری اقامت دارند.

دوم) وقتی که محل وقوع جرم از محکمه‌ای که صلاحیت رسیدگی را دارد دور است و محکمه‌ی دیگر به واسطه‌ی نزدیکی بهتر می‌تواند رسیدگی کند.

احاله‌ی پرونده‌ی کیفری در دادگاه‌های نظامی

قانون دادرسی نیروی‌های مسلح جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۴ در تبصره‌ی اصلاحی دی ماه ۱۳۶۸ ذیل ماده‌ی ۱۰ (اصلاحی سال ۱۳۶۸) به موضوع احاله‌ی پرونده‌های کیفری در محاکم نظامی اشاره کرده است که در حال حاضر نیز در سازمان قضایی نیروی‌های مسلح مجری می‌باشد. این تبصره اشعار می‌دارد:^۲ با توجه به تبصره‌ی اصلاحی فوق، احاله‌ی امر کیفری در سازمان قضایی نیروهای مسلح و نکات مهم آن را میتوان به شرح ذیل بیان کرد

۱. موافقت با احاله در پرونده‌های کیفری نظامی در صلاحیت رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح میباشد و از اختیارات وی محسوب می‌شود.

۲. تشخیص ضرورت احاله با رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح بوده و موارد آن نیز احصاء نشده است و تشخیص آن صرفاً بر عهده‌ی ریاست سازمان فوق‌الذکر می‌باشد.

۳. احاله در پرونده‌های کیفری نظامی هم شامل مرحله‌ی قبل از محاکمه (دادسرا) و هم مرحله‌ی محاکمه‌ی دادگاه‌های نظامی یک یا دو می‌شود و از این جهت محدودیتی وجود ندارد.

^۱ همان

^۲ رئیس سازمان قضایی نیروی‌های مسلح می‌تواند در موارد ضروری با موافقت قاضی رسیدگی کننده در دادسرا یا دادگاه مربوط پرونده را از شعبه‌ی رسیدگی کننده به یکی از شعب مشابه در استان دیگر احاله نماید.

۴. پس از تشخیص مورد ضروری امر احاله توسط سازمان که به گونه‌ی حتمی نیاز به جلب موافقت و رضایت قاضی رسیدگی کننده نیز می‌باشد قاضی مذکور در دادسرای نظامی حسب مورد دادستان، دادیار، یا بازپرس می‌باشد و در محاکم نظامی، قاضی (رئیس یا دادرس شعبه) دادگاه‌های نظامی یک و دو خواهد بود.

۵. پرونده حسب مورد از حوزه‌ی قضایی نظامی یک استان به استان دیگر و شعبه‌ی هم‌عرض احاله می‌شود. به عنوان مثال در مرحله‌ی تحقیقات مقدماتی اگر در شعبه‌ی دادیاری باشد به شعبه‌ی دادیاری استان دیگر احاله می‌شود و در مرحله‌ی محاکمه مثلاً اگر در شعبه‌ای از دادگاه نظامی یک باشد به شعبه‌ای از دادگاه نظامی یک استان دیگر احاله خواهد شد.

۶. با توجه به آن که مرجع موافقت‌کننده‌ی احاله، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح می‌باشد تعیین شعبه‌ی مرجع احاله شونده در استان دیگر نیز بر عهده‌ی رئیس سازمان می‌باشد و شعبه‌ی احاله شونده مکلف به پذیرش و ادامه‌ی رسیدگی و در نهایت اتخاذ تصمیم نهایی می‌باشد.

۷. در خصوص احاله‌ی امور کیفری در پرونده‌ی کیفری و با امعان نظر به وجود تنها همین تبصره‌ی اصلاحی، سوال‌هایی نیز به وجود می‌آید که در ذیل به اهم آن اشاره می‌شود.

الف) چون در تبصره‌ی اصلاحی امکان احاله‌ی امور کیفری نظامی را منوط به موافقت قاضی رسیدگی کننده به پرونده در دادسرا یا دادگاه دانسته است اگر قاضی مربوطه با احاله موافق نباشد تکلیف چیست؟ آیا احاله صورت نخواهد گرفت در صورتی که حتی ضرورت حیاتی و مهم امر احاله را رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح تشخیص دهد؟

در مقررات احاله در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ هجری شمسی و حتی ۱۳۷۸ در مواردی مهم و ضروری امکان احاله توسط دیوانعالی کشور یا دادستانی کل کشور یا رئیس قوه‌ی قضائیه پیش بینی شده است که نیازی به موافقت و تمایل قاضی رسیدگی کننده نیز ندارد.

ب) مانند دادگاه‌های غیرنظامی اگر مواردی حیاتی که با نظم و امنیت عمومی ارتباط دارد به وجود آید رئیس قوه‌ی قضائیه، دیوانعالی کشور یا دادستانی کل کشور می‌تواند امر به احاله‌ی پرونده‌ی کیفری نظامی از استانی به استان دیگر را بنماید و به عبارتی مفاد ماده‌ی ۲۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۲۹۰ هجری شمسی قابلیت اجرا و عمل در سازمان قضایی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران را دارا می‌باشد

احاله‌ی پرونده‌ی کیفری در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸

مواد ۶۲ تا ۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ به موضوع احاله پرداخته است. عنوان مبحث چهارم فصل دوم باب اول این قانون با عنوان قانون آیین دادرسی مصوب ۱۲۹۰ هجری شمسی تفاوت دارد و صرفاً با یک کلمه (احاله) موضوع احاله در پرونده‌ها و امور کیفری را مطرح نمود است که ماده‌ی ۶۲ به چگونگی و شکل اجرایی احاله‌ی کیفری می‌پردازد و مواد ۶۳ و ۶۴ نیز به این مواد و مصادیق احاله پرداخته است که در ذیل در سه بند به بررسی این سه ماده می‌پردازیم

احاله‌ی امر کیفری در ماده‌ی ۶۲ این قانون از لحاظ اجرایی به دو شکل مطرح شده است:

الف) احاله در درون حوزه‌ی قضایی یک استان: برخی اوقات پرونده‌ی کیفری ممکن است از حوزه‌ی قضایی بخش یا شهرستان درون یک استان به حوزه‌ی قضایی بخش یا شهرستان همان استان احاله گردد که در این صورت درخواست احاله توسط رئیس حوزه‌ی قضایی بخش یا شهرستان احاله‌دهنده به دادگاه تجدیدنظر همان استان ارسال می‌شود که در این صورت مرجع موافقت کننده صرفاً در شعبه‌ی اول دادگاه تجدیدنظر آن استان خواهد بود. همان گونه که ماده‌ی ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های

عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ تصریح دارد هر شعبه دادگاه تجدیدنظر آن استان از یک نفر رئیس و دو عضو رسمیت مییابد که پس از رسیدگی رأی اکثریت که به وسیله‌ی رئیس و عضو مستشار انشاء می‌شود، قطعی و لازم الاجرا خواهد شد.

بنابراین درخواست احاله از سوی رئیس حوزه قضایی مبدأ در شعبه‌ی اول دادگاه تجدیدنظر استان مطرح و پس از رسیدگی مطابق ماده‌ی ۲۰ قانون مرقوم عمل می‌شود و در صورت موافقت اکثریت اعضای شعبه‌ی اول احاله انجام می‌پذیرد.

ب) احاله از حوزه‌ی یک استان به استانی دیگر: قسمت دوم ماده‌ی ۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به این مهم اشاره دارد. در برخی موارد ممکن است مرجع احاله شونده در استانی غیر از استان احاله‌دهنده باشد که حسب استنباط از این قسمت از ماده‌ی مذکور، درخواست احاله توسط رئیس حوزه قضایی استان احاله دهنده انجام می‌شود و این درخواست به دیوانعالی کشور ارسال می‌شود، زیرا مرجع موافقت با احاله‌ی پرونده کیفری از یک استان به استان دیگر با دیوانعالی کشور می‌باشد که در این صورت درخواست احاله توسط رئیس شعبه‌ی اول دیوان حسب مورد در همان شعبه یا ارجاع به شعبه‌ای دیگر از دیوان توسط اعضای شعبه مورد بررسی و رسیدگی قرار خواهد گرفت و در نهایت با احاله موافقت یا مخالفت خواهد شد؛ بنابراین حسب مورد مراجع موافقت کننده با احاله‌ی امر کیفری شعبه‌ی اول تجدیدنظر استان یا یکی از شعب دیوانعالی کشور می‌باشد (اشوری، ۱۳۸۴)

احاله در مورد پرونده‌ی کیفری روحانیون

احاله‌ی کیفری موضوع دادگاه‌های ویژه روحانیت هم بدون هیچ قید و شرطی پذیرفته شده است؛ بنابراین با وجود متهمین بیشتر در یک حوزه و یا دور بودن دادگاه صالح نسبت به محل وقوع جرم، در دادگاه ویژه روحانیت هم احاله صورت می‌گیرد و می‌توان قانون آیین دادرسی کیفری را مورد عمل قرارداد. احاله در دادگاه ویژه روحانیت با تقاضای دادگاه مبدأ و موافقت دادستان منصوب رهبری صورت می‌گیرد (همان، ۱۳۸۴)

متهم یا شاکی حق درخواست احاله را ندارند اما می‌توانند مراتب را به رئیس حوزه قضایی اعلام و پیشنهاد نمایند. قاضی رسیدگی کننده نیز در احاله جایگاه اساسی ندارد و این رئیس حوزه قضایی است که درخواست احاله می‌کند. شایسته است در حالت درخواست احاله از سوی رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور، دادگاه مقصد نیز مشخص گردد تا پس از موافقت دیوانعالی، پرونده مستقیماً از دادگاه بدوی به دادگاه مقصد ارسال شود.

وقتی احاله‌ای صورت گرفت، امکان صدور مجدد آن از ناحیه‌ی دادگاه مقصد یا محال علیه وجود دارد، چون هدف از احاله سهولت در رسیدگی است (خزانی-۱۳۷۷) وقتی احاله انجام شد، اگر دادگاه محال علیه معتقد به صلاحیت ذاتی خود نداشت، می‌تواند با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به مرجع صالح ارسال نماید. هرگاه پرونده به دادگاهی احاله شود، آنگاه جرایم دیگری کشف شود که منتسب به متهم باشد، دادگاه محال علیه حسب مورد مطابق با قواعد صلاحیت ها عمل می‌کند. لذا ممکن است، قرار عدم صلاحیت صادر کند یا رسیدگی توأمان صورت دهد و یا طبق صلاحیت اضافی عمل نماید (ناصرزاده، ۱۳۷۳)

مرجع رسیدگی به درخواست احاله همواره باید از حیث درجه، بالاتر از دادگاه درخواست دهنده باشد؛ بنابراین، در احاله‌ی پرونده از حوزه‌ای به حوزه‌ی دیگر یک استان، موافقت شعبه‌ی اول دادگاه تجدیدنظر همان استان را که از لحاظ درجه بالاتر است، لازم دارد. احاله‌ی پرونده از حوزه‌ی یک استان به استان دیگر، موافقت دیوان عالی کشور که مرجعی بالاتر است را نیاز دارد (مدنی، ۱۳۷۶)

انواع احاله

الف (احاله‌ی اختیاری

موارد احاله‌ی مطروحه در ماده‌ی ۶۳ قانون مذکور را می‌توان از جمله موارد اختیاری احاله‌ی امر کیفری محسوب کرد. مطابق این ماده در دو صورت مرجع رسیدگی کننده به پرونده‌ی کیفری می‌تواند و این اختیار را دارد که یا خود اقدام به رسیدگی و اتخاذ تصمیم نهایی نماید یا آن که تقاضای احاله آن است که مرجع احاله شونده نیز به طور دقیق مشخص و معلوم می‌باشد. این موارد عبارتند از:

اول) بیشتر متهمین در حوزه‌ی دادگاه دیگری اقامت داشته باشند.

دوم) محل وقوع جرم از دادگاه صالح دور باشد به نحوی که دادگاه دیگر به علت نزدیک بودن به محل واقعه بهتر بتواند رسیدگی نماید. لذا در غیر از موارد دوگانه‌ی فوق به هیچ عنوان امکان احاله‌ی اختیاری وجود ندارد.

ب) احاله‌ی اجباری

ماده‌ی ۶۴ این قانون به موردی از احاله اشاره دارد که نیازی به درخواست ندارد و در صورت احراز اجباراً دادگاه‌های رسیدگی کننده مکلف اند پرونده را به مرجع احاله شونده ارسال نمایند. به موجب این ماده برای حفظ و امنیت حسب تشخیص رئیس قوه‌ی قضائیه یا دادستان کل کشور پس از موافقت دیوانعالی کشور پرونده از مرجع قضایی تعیین شده از سوی دیوانعالی کشور ارسال می‌شود و مرجع احاله‌شونده نیز مکلف است رسیدگی نموده و حکم مقتضی صادر کند.

شرایط احاله‌ی کیفری

۱. تقاضای احاله

درخواست احاله منوط به تقاضای افراد خاصی است:

الف) درخواست احاله از سوی رئیس حوزه‌ی مبدأ یا رئیس حوزه‌ی قضایی مبدأ؛ بنابراین متهم یا شاکی حق درخواست احاله ندارند اما اگر مراتب را به رئیس حوزه‌ی قضایی اعلام کنند ایرادی نخواهد داشت. علاوه بر این برای قاضی دادگاه که رسیدگی به پرونده را به عهده دارد نیز جایگاهی وجود ندارد. ممکن است قاضی در حین رسیدگی، مطلع گردد که رئیس حوزه‌ی قضایی محل به هر دلیل تقاضای احاله کرده و موافقت مرجع مافوق را نیز تحصیل کرده است.

ب) درخواست احاله از سوی رئیس قوه‌ی قضائیه یا دادستان کل کشور. در این مورد برای جلوگیری از هرگونه بلا تکلیفی باید دادگاه مقصد نیز به گونه‌ی مستقل مشخص گردد تا پس از موافقت دیوان، به طور مستقیم پرونده از طریق دادگاه اولیه به دادگاه مقصد ارسال شود. در این نوع احاله، دیوان عالی کشور می‌تواند با درخواست دادستان کل کشور برای احاله، مخالفت کند و مرجعی برای حل اختلاف پیش‌بینی نشده است اما رد درخواست از سوی دیوانعالی کشور مانع تقاضای مجدد نمی‌باشد. (زراعت، ۱۳۹۳)

۲. مرجع رسیدگی به درخواست احاله

مرجع رسیدگی به درخواست احاله همواره باید از حیث درجه، بالاتر از دادگاه درخواست دهنده باشد. لذا در احاله‌ی پرونده از حوزه‌ای به حوزه‌ی دیگر یک استان، موافقت شعبه‌ی اول دادگاه تجدیدنظر هماناستان لازم است و چنانچه از حوزه‌ی یک استان به استان دیگر باشد، موافقت دیوان عالی کشور لازم خواهد بود.

۳. موارد احاله

از آن جا که اصل بر عدم احاله است چراکه احاله از استثنایات مربوط به قواعد صلاحیت محلی به شمار می‌رود و با آن مخالف است لذا باید موارد آن معین باشد.

الف) براساس بند الف این ماده ملاک، وجود اکثریت متهمین است نه شهود لذا وجود اکثر شهود در حوزه قضایی از موارد احاله تلقی نمی‌گردد هرچند آیین دادرسی کیفری سابق محل اقامت شهود را نیز از موارد درخواست احاله محسوب می‌نمود لیکن این امر از قانون فعلی حذف گردیده است.

ب) از آن جا که رفت و آمد از جاده‌های اصلی زمینی انجام می‌شود ملاک تشخیص نزدیک یا دور بودن دادگاه به محل وقوع جرم راه اصلی زمینی است نه راه‌های میان بر فرعی یا هوایی. گاه به علت وسعت حوزه قضایی، بین محل وقوع جرم و محل استقرار دادگاه فاصله‌زیادی است که شاید از ۵۰ کیلومتر نیز بیشتر باشد، در عین حال که دادگاه دیگر که در خارج از حوزه قضایی محل وقوع جرم است به محل وقوع جرم بسیار نزدیک‌تر است. قانونگذار به جهت سهولت در تحقیق در چنین موردی، درخواست احاله را تجویز نموده است.

پ) مواردی که حفظ نظم و امنیت مبتنی بر آن‌ها است. به عنوان مثال اتهام متوجه متهمی باشد که جنایات زیادی را انجام داده و ممکن است مردم قبل از محاکمه، به وی هجوم برده و او را به قتل برسانند و یا بر اثر جو نامطمئنی که ایجاد شده، شهود نتوانند ادای شهادت نمایند. (مدنی - ۱۳۸۰) درخواست احاله، تحقیقات مقدماتی و یا دادرسی را متوقف نمی‌کند مگر این که مرجع درخواست کننده توقف آن را لازم تشخیص دهد.

این مقررات (یعنی احاله به منظور حفظ نظم و امنیت) خارج از استانداردهای موجود جهانی و محروم کردن اصحاب دعوا از محاکمه در دادگاه صالح قانونی است؛ و لذا آشکارا، با اصل سی و چهارم قانون اساسی و اصول حقوق بشر مغایرت دارد. فلسفه اصلی احاله یک‌کیفری، تأمین عدالت قضایی واقعی است. وقتی حاکم دادگاه رسیدگی کننده، بنا به علل و جهاتی که مبنای قانونی دارد و خود تشخیص می‌دهد نتواند به درستی اجرای عدالت را تأمین کند، درخواست احاله می‌نماید به این ترتیب شرط اصلی احاله یک‌کیفری، درخواست مرجع رسیدگی کننده است. در حقیقت مهمترین رکنی که احاله کیفری را توجیه میکند، همین درخواست می‌باشد (یعنی درخواست احاله از طرف مرجع رسیدگی کننده). بدون این درخواست هر اقدامی صورت گیرد، مستبدانه بوده و سبب نفوذ در قضاوت می‌گردد.

مبانی احاله کیفری

در همین راستا چهار نکته‌ی اساسی لازم به ذکر است، بدین بیان که:

احاله، استثنایی به قاعده‌ی صلاحیت محلی است بدین معنا که حاله‌هفقط در صلاحیت محلی و تحت شرایط قانونی اعمال می‌شود و در مورد صلاحیت ذاتی مصداق نداشته و نمی‌توان از آن استفاده کرد. قاعده‌ی صلاحیت ذاتی مربوط به قوانین آمره است و لذا نمی‌توان خلاف آن عمل کرد و یا از آن عدول کرده و پرونده را به مرجع دیگر احاله کرد. احاله امری الزامی نیست بلکه اختیاری است. به استناد احاله، نمی‌توان صلاحیت ذاتی مراجع کیفری را تغییر داد. در صورت احاله‌ی پرونده از دادگاهی به دادگاه حوزه‌ی قضایی دیگر دفاع از کیفرخواست به عهده‌ی دادستان حوزه‌ی قضایی محال‌الیه است.

سوالی که ممکن است مطرح شود این است که اگر مطابق تبصره‌ی ماده‌ی ۱۰ (اصلاحی دیماه ۱۳۶۸) قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۴/۲/۲۲ رئیس سازمان پرونده‌ای را از استانی به استان دیگر احاله نماید دادستان کدام دادرسی نظامی باید از کیفرخواست دفاع نماید؟ به خصوص این که اگر دادستان محل محال‌الیه اعلام نماید که من در تشکیل پرونده دخیل نبوده‌ام و یا متهم پرونده را مجرم تشخیص نمی‌دهم تکلیف چیست؟

نظریه‌ی اداره‌ی حقوقی این است که اگر به استناد تبصره‌ی اصلاحی ماده‌ی ۱۰ (اصلاحی دیماه ۱۳۶۸) قانون دادرسی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۴/۲/۲۲ با اصلاحات بعدی پرونده‌ای از دادگاهی به دادگاه مستقر در استان دیگر احاله شود، دفاع از کیفرخواست به عهده‌ی دادستان حوزه‌ی قضایی دادگاه اخیرالذکر است که طبق ماده‌ی ۱۱ قانون دادرسی نیروهای مسلح دارای همان وظایف و اختیاراتی است که در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۰ و اصلاحات بعدی آن منعکس است و به بهانه‌ی این که در تشکیل پرونده دخیل نبوده نمی‌تواند از انجام وظیفه‌ی قانونی خود استکفاف نماید لکن چنانچه دلایل کیفرخواست را صحیح نداند می‌تواند عقیده‌ی قضایی خود را مستدلاً در دادگاه بیان کند و اتخاذ تصمیم با دادگاه خواهد بود.

احاله‌ی پرونده از دادسرای نظامی مرکز یک استان به دادسرای نظامی ناحیه‌ی همان استان بلامانع است. سوالی که بیان شده این است که هرگاه شرایط درخواست احاله‌ی پرونده، بین دادسرای نظامی مرکز استان و دادسرای نظامی ناحیه‌ی آن استان وجود داشته باشد نحوه‌ی ارسال پرونده به دادسرای نظامی ناحیه چگونه است؟ با این توضیح که تبصره‌ی ماده‌ی ۱۰ قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب سال ۱۳۶۴ ((با اصلاحات سال ۱۳۶۸)) صرفاً بیان‌کننده‌ی احاله‌ی پرونده از استانی به استان دیگر است ولی در فرض فوق دادسرای نظامی ناحیه که جزئی از دادسرای نظامی استان تلقی می‌گردد در عین حال که از حیث محلی صلاحیت رسیدگی را ندارد و مثلاً جرم در مرکز استان واقع شده اگر به جهاتی مقتضی آن بود که به پرونده‌ی مزبور رسیدگی نماید این ارسال باید تحت چه قالبی باشد؟

نظریه‌ی اداره‌ی حقوقی در این زمینه این است که مطابق تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۱۰ قانون دادرسی نیروهای مسلح رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح در موارد ضروری می‌تواند با موافقت قاضی رسیدگی‌کننده در دادسرا یا دادگاه مربوطه پرونده را از شعبه‌ی رسیدگی‌کننده به یکی از شعب مشابه در استان دیگر احاله نماید. هر چند ظاهر تبصره‌ی مذکور ظهور در احاله‌ی پرونده از استانی به استان دیگر دارد ولی به نظر می‌رسد همان طوری که رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح به استناد تبصره‌ی ذیل ماده‌ی ۱۰ قانون مرقوم می‌تواند با جلب نظر قاضی رسیدگی‌کننده در دادسرا یا دادگاه فرااستانی عمل و پرونده را از شعبه‌ی رسیدگی‌کننده اخذ و به یکی از شعب مشابه در استان دیگر احاله نماید به طریق اولی قادر است که در این مورد موارد مشابه به نحو فوق عمل و یا جلب موافقت قاضی رسیدگی‌کننده در مرکز استان پرونده‌ی مورد نظر را به شرط دارا بودن شرایط پیش‌بینی شده در قانون اخذ و جهت رسیدگی به دادسرای نظامی ناحیه‌ی همان استان ارسال نماید.

صلاحیت انحصاری دادگاه‌های مرکز استان یا پایتخت

در برخی موارد، یا به دلیل اهمیت جرم و لزوم رسیدگی دقیق‌تر در دادگاه‌های مرکز و یا به دلیل سمت و موقعیت رسمی مرتکب که معمولاً محل خدمت او در مرکز استان یا پایتخت قرار دارد، قانونگذار از اصل کلی صلاحیت دادگاه محل وقوع جرم عدول نموده و رسیدگی به آن را منحصراً در صلاحیت دادگاه‌های مرکز استان یا دادگاه‌های تهران قرار داده است. در این موارد، دادسرای صالح به انجام تحقیقات نیز، حسب مورد، دادسرای شهرستان مرکز استان یا دادسرای پایتخت است، زیرا مطابق ماده‌ی ۲۶ قانون آیین دادرسی کیفری: ((انجام وظایف دادسرا در مورد جرائمی که رسیدگی به آن‌ها در صلاحیت دادگاهی غیر از دادگاه محل وقوع جرم است، به عهده‌ی دادسرای است که در معیت دادگاه صالح انجام وظیفه می‌کند، مگر آن که قانون به نحو دیگری مقرر نماید)). در خصوص هر یک از این موارد می‌توان به مثال‌هایی اشاره نمود: در مورد صلاحیت دادگاه‌های مرکز استان، ماده‌ی ۳۰۸ قانون آیین دادرسی کیفری مقرر می‌دارد: ((رسیدگی به اتهامات مشاوران وزیران، بالاترین مقام سازمان‌ها، شرکت‌ها و موسسه‌های دولتی و نهادها و موسسه‌های عمومی غیردولتی، مدیران کل، فرمانداران، مدیران موسسه‌ها، سازمان‌ها، ادارات دولتی و نهادها و موسسه‌های عمومی غیردولتی استان‌ها و شهرستان‌ها، روسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، شهرداران مراکز شهرستان‌ها و بخشداران، حسب مورد، در صلاحیت دادگاه‌های کیفری مرکز استان محل وقوع جرم

است، مگر آن که رسیدگی به این اتهامات به موجب قوانین خاص^۱ در صلاحیت مراجع دیگری باشد)). در مورد صلاحیت دادگاه‌های مرکز استان به شرح فوق، تفاوتی نمی‌کند که جرم ارتكابی در ارتباط با وظایف شغلی مقامات مذکور باشد یا کاملاً بدون ارتباط با آن. در هر حال، صلاحیت ذاتی دادگاه به دلیل مقام و موقعیت این متهمان تغییر نکرده و اتهام آن‌ها در دادگاه کیفری صلاحیتدار مرکز استان، اعم از کیفری یک، دو یا انقلاب رسیدگی می‌شود.

مورد دیگر از موارد صلاحیت دادگاه‌های مرکز استان که البته این بار همراه با تعیین صلاحیت ذاتی این دادگاه نیز هست، جرائم سیاسی و مطبوعاتی است که نه در دادگاه محل ارتكاب جرم، بلکه در دادگاه کیفری یک مرکز استان رسیدگی می‌شود. در مورد جرائم مطبوعاتی، در تبصره‌ی ماده‌ی ۳۴ قانون مطبوعات اصلاحی ۱۳۷۹ آمده است: ((به جرائم مطبوعاتی در محاکم صالح مراکز استان‌ها رسیدگی می‌شود))؛ اما قانون آیین دادرسی کیفری بعد از ماده‌ی فوق به تصویب رسیده و علاوه بر تعیین صلاحیت محلی (مرکز استان)، صلاحیت ذاتی دادگاه رسیدگی‌کننده به این جرائم و جرائم سیاسی را نیز مشخص نموده است (کیفری یک). ماده‌ی ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری در این باره می‌گوید: ((به جرائم سیاسی و مطبوعاتی با رعایت ماده‌ی ۳۵۲ این قانون به طور علنی در دادگاه کیفری یک مرکز استان محل وقوع جرم با حضور هیأت منصفه رسیدگی می‌شود)).

یکی دیگر از موارد صلاحیت انحصاری دادگاه‌های پایتخت مربوط به اتهامات برخی مقامات عالی رتبه کشور است که معمولاً محل خدمت بیشتر آن‌ها نیز در تهران قرار دارد. ماده‌ی ۳۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه‌های کیفری تهران را برای رسیدگی به کلیه‌ی جرائم این افراد صالح دانسته است، اعم از این که جرم مورد بحث به مناسبت انجام وظیفه‌ی آن‌ها و مرتبط با آن باشد یا نباشد. مطابق این ماده: ((رسیدگی به اتهامات روسای قوای سه گانه و معاونان و مشاوران آنان، رئیس و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعضای شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی و خبرنگاران رهبری، وزیران و معاونان وزیران، دارندگان پایه‌ی قضایی، رئیس و دادستان دیوان محاسبات، سفیران، استانداران، فرمانداران مراکز استان و جرائم عمومی^۲ افسران نظامی و انتظامی از درجه‌ی سرتیپ و بالاتر و یا دارای درجه‌ی دومی شاغل در محل‌های سرلشکری و یا فرماندهی تیپ مستقل، مدیران کل اطلاعات استان‌ها، حسب مورد در صلاحیت دادگاه‌های کیفری تهران است، مگر آن که رسیدگی به این جرائم به موجب قوانین خاص^۳ در صلاحیت مراجع دیگری باشد)). دقت در این نکته لازم است که ماده‌ی فوق به ((دادگاه‌های کیفری)) اشاره نموده و برای دیدن انواع دادگاه‌های کیفری، باید به ماده‌ی ۲۹۴ قانون آیین دادرسی کیفری توجه نمود؛ بنابراین، به جرائم اشخاص مذکور حسب مورد در دادگاه‌های کیفری یک یا دو یا نظامی یک یا دو یا انقلاب تهران رسیدگی می‌شود، نه لزوماً در دادگاه کیفری یک. همچنین، استثناء قسمت اخیر ماده را قانونگذار برای موارد خاص، نظیر صلاحیت دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت پیش بینی نموده است که اصولاً خارج از دادگاه‌های کیفری احصاء شده در ماده‌ی ۲۹۴ و تابع آیین نامه‌ی خاص هستند.

نتیجه‌گیری

گاهی برای رعایت بعضی مصالح اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و یا جهت عملی، رسیدگی به امری جزایی از مرجعی که طبق قانون برای رسیدگی به آن دارای صلاحیت محلی است به یک مرجع دیگر که هم‌عرض آن است ارجاع می‌شود. احاله‌ی دعوای جزایی، از حوزه‌ای به حوزه‌ی دیگر، ممکن است در هر مرحله‌ای از تحقیقات مقدماتی و یا دادرسی صورت گیرد. به استناد احاله نمی‌توان صلاحیت ذاتی مراجع کیفری را تغییر داد.

^۱ منظور از ((قوانین خاص))، مقررات خاص است، اعم از این که در این قانون باشد یا در قوانین دیگر.

^۲ به ((جرائم نظامی)) افسران نظامی و انتظامی، حسب مورد، در دادگاه نظامی یک یا دو تهران رسیدگی می‌شود. (تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۳۰۷)

^۳ منظور از ((قوانین خاص))، مقررات خاص است، اعم از این قانون یا قوانین دیگر.

فلسفه‌ی اصلی احاله‌ی کیفری تأمین عدالت قضایی واقعی است. وقتی حاکم دادگاه رسیدگی‌کننده، بنا به علل و جهاتی که مبنای قانونی دارد و خود تشخیص می‌دهد نتواند بدرستی اجرای عدالت را تأمین کند، درخواست احاله‌می‌نماید. به این ترتیب شرط اصلی احاله‌ی کیفری درخواست مرجع رسیدگی‌کننده است. در حقیقت مهم‌ترین رکنی که احاله‌ی کیفری را توجیه می‌کند همین درخواست می‌باشد. بدون این درخواست هر اقدامی صورت گیرد مستبدانه بوده و سبب نفوذ می‌باشد. باید دانست مهم‌ترین رکنی که احاله‌ی کیفری را توجیه می‌کند درخواست حاکم دادگاه رسیدگی‌کننده است. او اشراف کامل به موضوع پرونده و مقتضیات محل و موانع و مشکلات صدور رأی از روی بی‌غرضی دارد. رئیس قوه‌ی قضائیه و یا دادستان کل این اشراف را ندارد. تالی فاسد ماده‌ی ۴۲۰ روشن است و مغایرت آن با اصل سی و چهارم قانون اساسی نیز نیاز به گفتن ندارد. عدم توجه اعضای محترم شورای نگهبان در این خصوص نمی‌تواند تأثیری در ماهیت امر داشته باشد. امید است هر چه زودتر اعضای محترم شورای نگهبان نسبت به تغییر و اصلاح ماده‌ی ۴۲۰ فوق‌الذکر اقدام لازم معمول دارند.

منابع

۱. انیس، ابراهیم، ۱۳۸۴، المعجم الوسیط، تهران، انتشارات اسلامی، ج ۶، ۱، چاپ اول، ص ۱۰۷
۲. آشوری، محمد، ۱۳۸۴، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات سمت، ج ۱، چاپ نهم، ص ۱۷۵. خزانی، منوچهر، ۱۳۷۷، فرآیند کیفری (مجموعه‌ی مقالات)، تهران، انتشارات گنج دانش، ج ۱، چاپ اول، ص ۲۹
۳. دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۴۱، لغت نامه‌ی دهخدا، تهران، انتشارات سیروس، ج ۳، چاپ سوم، ص ۲۳۱
۴. زراعت، عباس، ۱۳۹۳، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات میزان، ج ۲، ص ۲۷۳.
۵. زراعت، عباس، ۱۳۸۲، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات فکرسازان، ج ۱، چاپ اول، ص ۲۱۳
۶. گلدوستجویباری، رجب، ۱۳۸۶؛ کلیات آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات جنگل، ج ۱، چاپ اول، ص ۱۳۱
۷. محمدنژاد، پرویز، ۱۳۸۲، احاله در امور کیفری، هیأت علمی گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران جنوب)، مجله‌ی حقوق جزای دانشگاه، سال چهارم، شماره‌ی ۴۲، ص ۳۱
۸. مدنی، سید جلال‌الدین، ۱۳۷۶، حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران، نشر پایدار، ج ۱، چاپ اول، ص ۲۰۹
۹. مدنی، سید جلال‌الدین، ۱۳۸۰، آیین دادرسی کیفری، تهران، انتشارات پایدار، چاپ دوم، ص ۲۰۹
۱۰. معین، محمد، ۱۳۶۳، فرهنگ معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۲، چاپ ششم، ص ۱۷۳.
۱۱. ناصرزاده، هوشنگ، ۱۳۷۳، مجموعه‌ی آرای وحدت رویه‌ی قضایی، تهران، نشر آگاه، چاپ اول، ص ۵۷

A Study of Criminal Renvoi in the Code of Criminal Procedure

Oraynab Sanavi Shiri¹, Gholamreza Arefian²

^{1,2} Department of Public Law, Bandar Abbas Branch, Islamic Azad University, Bandar Abbas, Iran

Abstract

One of the components of fair trial and a necessary condition for its realization is renvoi, referred to as the process by which a non-competent court is assigned the authority to deal with a crime by another local competent court. As a result, the court which is assigned the proceeding exceptionally deals with a crime which locally has no competence to do so. The rationale for renvoi prediction is that a court in the area of which a certain crime has not occurred and therefore has no local competence to judge on that crime can sometimes deal with that crime in a better way due to certain reasons. However, the legislator has foreseen the possibility of transfer of proceedings to such a court and has provided the conditions for that. One of the primary conditions for the intervention of the judicial authority is its local authority. This condition has the consequence that the court dealing with a crime in its area of jurisdiction cannot perform actions outside its jurisdiction or command it to executive officers. The judicial jurisdiction of such an official is applicable only in a certain jurisdiction area for which it has got a mission, and it has no authority or jurisdiction outside that area. This study has tried to investigate renvoi based on the 1392 Act and to clarify and resolve the unclear points and issues in this regard.

Keywords: Renvoi, Criminal Renvoi, Local Competence, Research Actions
